

خارج الفقہ

۱۸-۹-۲۰۱۴ فقہ اکبر ۲

۳۷

(مکتب و نظام قضایی اسلام)

دراسات الاستاذ:

مهدي الهادي الطهراني

مکتب و نظام قضایی اسلام

تحقق امنیت در جامعه

حاکمیت قانون در
جامعه

رسیدن ذی حق به حق
خود

رفع خصومت

جلوگیری از تحقق جرم
فردی و اجتماعی

تامین حقوق شهروندی

عدالت ثبوتی و اثباتی
دستگاه قضا

قاضی

مشاوران

قاضی

هیأت

منصفه

دادستان

وکیل

مدافع

ضرورت وجود قانون

تساوی تمام آحاد مسلمین در برابر
قانون

رسیدگی عادلانه به دعاوی

سرعت در احقاق حق

اصل برائت

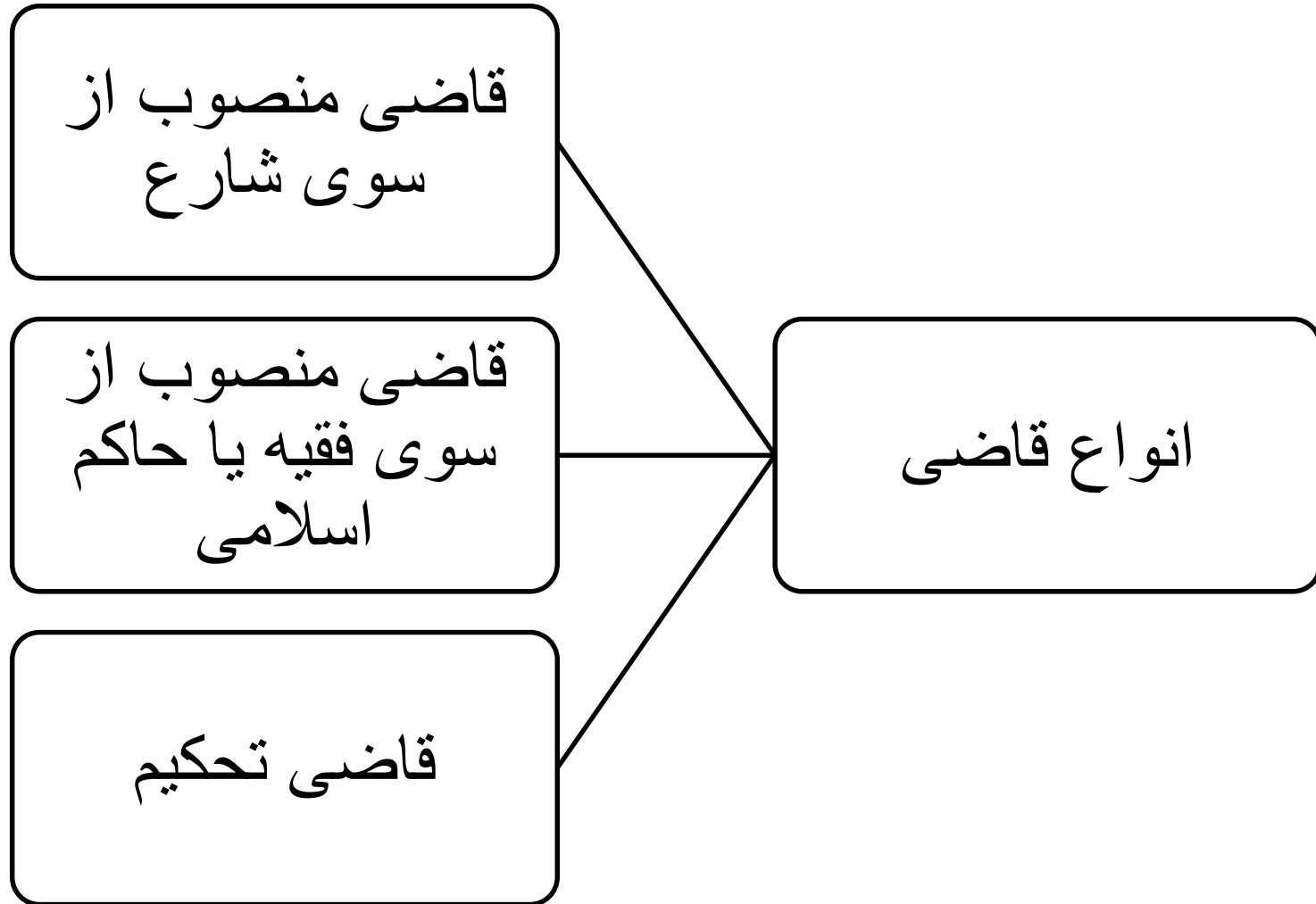
استقلال قاضی

رعایت امور موجب عدالت ثبوتی
و اثباتی از سوی کارگزاران
قضایی

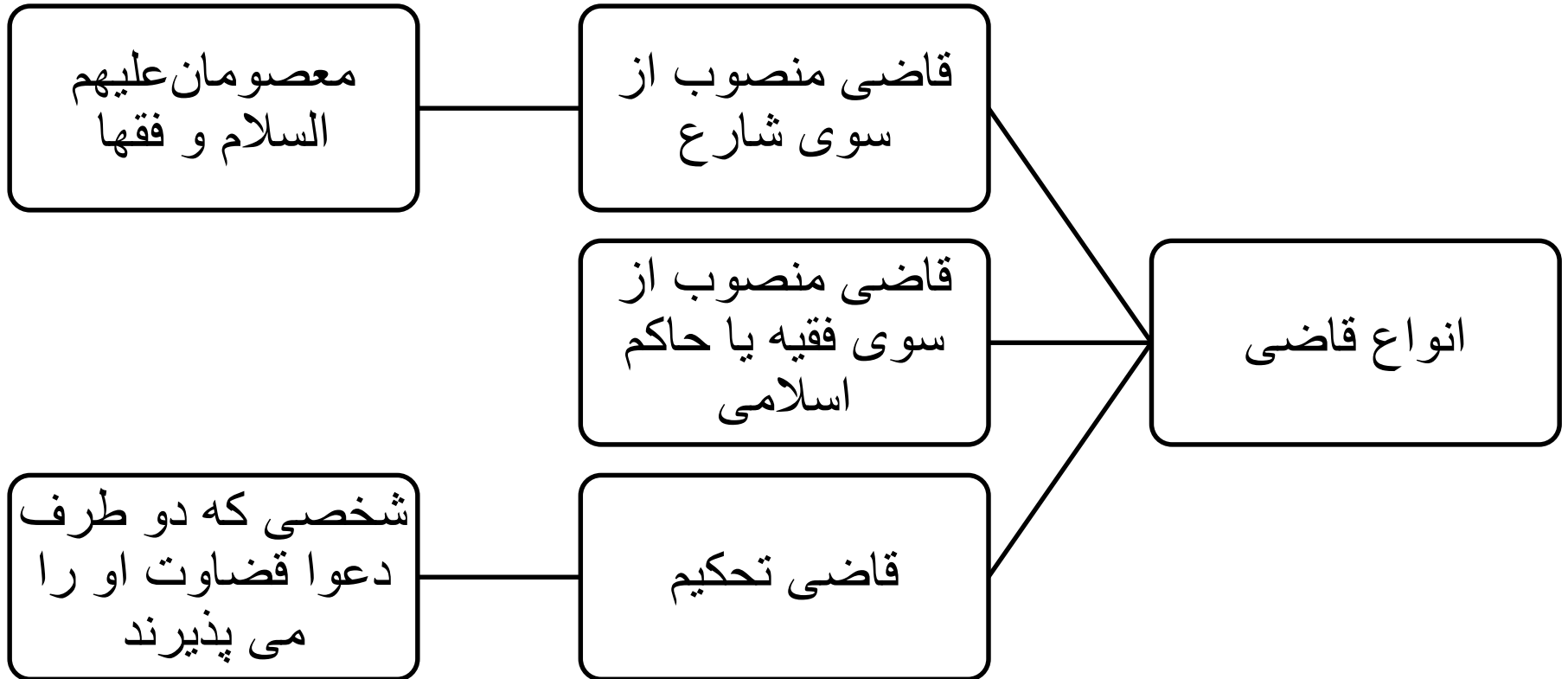
سهولت مراجعه به سیستم قضایی

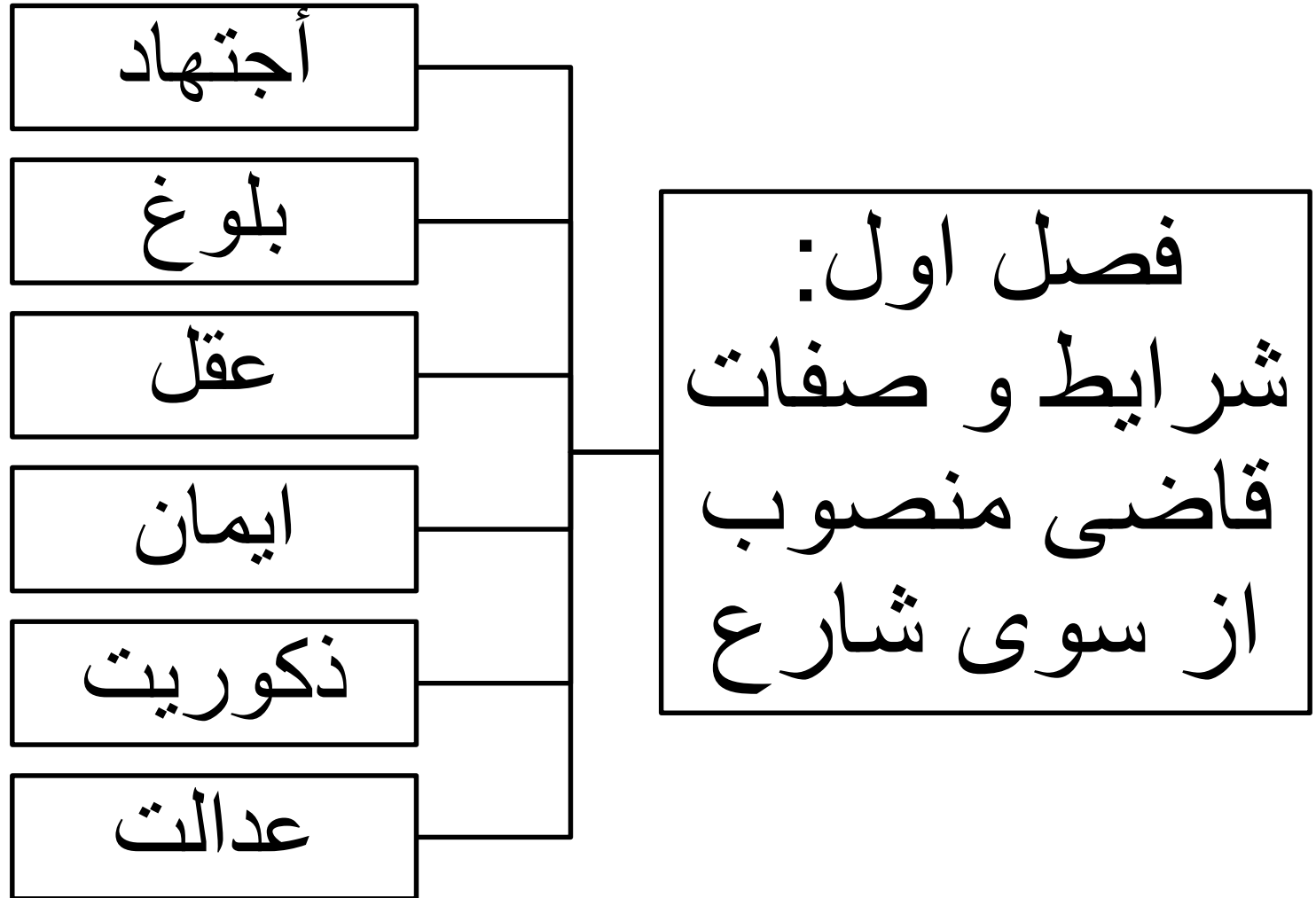
غیر قابل بازگشت بودن حکم
قضایی مگر در صورت بطلان
مستندات

انواع قاضی



انواع قاضی





• و. عدالت

• در باب شرط بودن عدالت در قاضی ادعای عدم خلاف شده است. (۲۴۶) دلیلی که بر این مطلب آورده اند، چند امر است:

- ۱. فاسق بر یتیم ولایت ندارد، پس به طریق اولی از منصب قضا برخوردار نیست. (۲۴۷) این استدلال با همان اشکالی مواجه است که در شرط «بلوغ» برای مشابه آن بیان شد.

- حاصل اشکال این بود که اصل، عدم نفوذ قضاوت است و به دلیل بر عدم تأثیر قضا نیازی نیست. مهم آن است که از اطلاقات ادله نسبت به «فاسق» منع شود.

- ۲. فاسق نمی تواند امام جماعت باشد و شهادتش مورد قبول نیست، پس به طریق اولی مقام قضاوت ندارد. (۲۴۸)

- این استدلال نیز اشکال استدلال قبلی را دارد. مگر این که گفته شود ممنوعیت فاسق از ولایت نسبت به ایتام و امامت جماعت و عدم نفوذ شهادت او فضایی را در ذهن متشرعه ایجاد می کرد که از انعقاد اطلاق ادله نسبت به او منع می نمود.

- البته در مورد خصوص شهادت فاسق می توان این استدلال را نیز مطرح کرد که وقتی فاسق نتواند در امر قضا به اندازه ی شاهد نقش ایفا کند، پس به طریق اولی به عنوان قاضی نمی تواند نقش داشته باشد.

- ۳. رجوع به فاسق از مصدیق مراجعه به ظالم است که از آن منع شده است. (۲۴۹)

- مراد، ادله ای مانند آیه ی شریفه: «ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار» (۲۵۰) [به کسانی که ستم کرده اند اتکا نکنید که آتش به شما می رسد] است که اتکا به ظالم را منع می کند، با این فرض که مراجعه برای قضاوت نوعی اعتماد و اتکا است و فاسق از مصادیق ظالم محسوب می شود.

- در این صورت، حاصل این وجه حرمت مراجعه به فاسق خواهد بود که به ملازمه ی عرفی می توان از آن، عدم نفوذ قضاوت او را به دست آورد.

• پس از این نتیجه‌گیری باید پذیرفت که بین فاسق و عادل واسطه‌ای نیست و هر شخص غیر فاسقی عادل است تا بتوان شرط بودن عدالت را نتیجه گرفت.

• همین نکته در دو وجه قبلی نیز باید مفروض باشد تا تقیید اطلاعات نسبت به فاسق، شرطیت عدالت را در پی داشته باشد.

- در تمام مفروضات این استدلال جای تردید وجود دارد:
- ا. اگر «رکون» شامل هرگونه مراجعه به فاسق شود، باید از به کارگیری فاسق برای هر کاری حتی حمل بار، منع کرد و چنین چیزی یقیناً در شریعت مطرح نیست. (۲۵۱)

- ب. ظاهراً کلمه ی «رکون» نوعی دل بستگی و میل قبلی را نیز در بر دارد و مراد از آن اعتماد بر چیزی به سبب میل و دل بستگی به آن است، (۲۵۲) پس هرگونه مراجعه را شامل نمی شود.

- ج. در این که «ظالم» بر هر فاسقی صدق کند، جای تردید وجود دارد، مگر اینکه بپذیریم این لفظ شامل ظالم به خود می شود و هر فاسقی لأقل به خود ظلم کرده است. و در این که مراد از ظالم در آیه ی شریفه چنین معنای گسترده ای باشد، ابهام جدی هست.

- د. اگر مراد از «عدالت» ملکه ی خاصی باشد که از انجام کبایر منع می کند، بین عادل و فاسق واسطه وجود دارد. زیرا چنین ملکه ای در شخصی که بالغ شده یا تازه توبه کرده است، نیست. در حالی که او به دلیل عدم انجام گناه، فاسق نیز نمی باشد.

- با این وصف، تمامی این وجوه سه‌گانه در این جهت مشترکند که نهایتاً عدم ثبوت منصب قضا برای فاسق را ثابت می‌کنند، بدون آن که شرطیت عدالت را به اثبات برسانند.

- ۴. در روایت اُبی خدیجه این تعبیر آمده بود: «ایاکم اذا وقعت بینکم خصومه او تدارى فى شیء من الأخذ و العطاء أن تحاکموا الى أحد من هؤلاء الفساق» (۲۵۳) [مبادا اگر بین شما اختلافی واقع شد یا در دادن و گرفتن، گفتگو و مخاصمه ای رخ داد به یکی از این فاسقان مراجعه کنید]. از ذکر وصف در این روایت، علیّت را می توان استفاده کرد. پس نکته ی عدم جواز مراجعه به آنها، فسقشان است. (۲۵۴)

- نهایت مدلول این روایت حرمت مراجعه به فاسق و عدم نفوذ قضاوت اوست و اگر واسطه بین فسق و عدالت را بپذیریم، دلالتی بر شرطیت عدالت ندارد.

- ۵. در ذیل مقبوله ی عمر بن حنظله، راوی می گوید:
اگر هر یک از دو طرف دعوا، مردی از اصحاب ما را برگزیدند و پذیرفتند که آن دو در حق این دو نفر اظهار نظر کنند و آن دو در آنچه حکم کردند و در روایت شما اختلاف کردند، (چه باید کرد؟) حضرت علیه السلام در جواب می فرمایند: حکم آن است که **عادل تر و فقیه تر و صادق تر** در حدیث و **باورع تر** از آن دو ... صادر کرده است. (۲۵۵)

- استدلال به این روایت به این شکل است که وقتی حضرت علیه السلام می فرمایند: معیار حکم عادل ترین آن دو نفر است، معلوم می شود صفت عدالت در قاضی مفروض گرفته شده است.

- تنها دلیلی که از آن شرطیت عدالت را می توان استفاده کرد، همین مقبوله است.
- و مشابه آن روایت موسی بن اکیل النمیری از امام صادق علیه السلام (۲۵۶) است که در آن نیز در مقام ترجیح حضرت علیه السلام عادل تر و فقیه تر بودن را معیار دانسته اند.

- این روایت را شیخ طوسی به سند خود از محمد بن علی بن محبوب از محمد بن الحسین از ذبیان بن حکیم از موسی بن اکیل از امام صادق علیه السلام نقل می کند.

- شیخ طوسی چندین سند به محمد بن علی بن محبوب دارد که یکی از آنها چنین است:
- شیخ طوسی از الحسین بن عبیدالله و ابن ابی جید از احمد بن محمد بن یحیی از پدرش از محمد بن علی بن محبوب (۲۵۷) و قبلاً گفتیم که این سند تام است. محمد بن علی بن محبوب را نجاشی توثیق کرده است. (۲۵۸) محمد بن الحسین که محمد بن علی بن محبوب از او نقل می کند و او از ذبیان بن حکیم روایت دارد، محمد بن الحسین بن ابی الخطاب است که به گفته ی نجاشی از ثقات می باشد. از کلام نجاشی در مورد احمد بن یحیی بن حکیم برمی آید که ذبیان بن حکیم شخص شناخته شده ای بوده است، (۲۵۹) زیرا در مورد احمد بن یحیی بن حکیم می گوید: «الاودی الصوفی، کوفی ابوجعفر، ابن اخی ذبیان» (۲۶۰) با این همه، هیچ شرحی پیرامون شخصیت ذبیان بن حکیم در کتب رجالی یافت نمی شود و او از افراد مهمل به حساب می آید. عده ای از ثقات مهم مثل الحسن بن علی بن فضال و محمد بن الحسین بن ابی الخطاب از وی نقل حدیث کرده اند. (۲۶۱) همین امر می تواند شاهی بر وثاقت او محسوب شود. (۲۶۲) مگر این که گفته شود هیچیک از این افراد از او اکتار نقل و فراوانی روایت ندارند تا دلیلی بر توثیق آنها نسبت به او باشد و کثرت نقل در جایی نشان از توثیق است که ناقل فرد واحد ثقه و مورد اعتمادی باشد و اگر این کثرت در اثر روایت عده ای از افراد ثقه پیدا شود، نمی توان از آن توثیق را استفاده کرد. (۲۶۳) موسی بن اکیل النمیری نیز از ثقات است که نجاشی به آن تصریح کرده است. (۲۶۴)

- ولی آنچه در استدلال به مقبوله عمر بن حنظله و یا این روایت ایجاد تردید می کند، این است که حضرت علیه السلام این صفات را در مقام ترجیح بیان کرده اند و نظر اولی ایشان در این قسمت به بیان شرایط قاضی نبوده است و نهایتاً ما می خواهیم از مدلول التزامی استفاده کنیم.

- با این وصف، جای این پرسش وجود دارد که آیا «ورع» به عنوان یکی از شرایط قاضی مطرح است؟ زیرا حضرت علیه السلام روایت عمر بن حنظله اورع بودن را به عنوان عاملی برای ترجیح بیان فرموده است و بر اساس استدلال مزبور، این بیان کاشف از مفروض بودن صفت «ورع» در قاضی است. البته این پرسش در صورتی مطرح می شود که «ورع» صفتی غیر از «عدالت» باشد که ظاهر روایت همین را اقتضا می کند. (۲۶۵)

- حال اگر فرض کنیم بین عدالت و فسق واسطه باشد و در قاضی عدم فسق شرط باشد - یعنی فسق مانع محسوب شود - و حضرت علیه السلام می خواستند در یک بیان جامع بفرمایند: اگر دو قاضی عادل باشند، عادل ترین آن دو و اگر یکی عادل و دیگری از گروه واسطه باشد، عادل حکمش نافذ است، می توانستند به همین بیان اکتفا کنند که «الحکم ما حکم به اعدلهما» [حکم آن است که عادل ترین آن دو به آن حکم کرده است].

- با این وصف، از مجموع ادله آنچه مسلم است مانعیت «فسق» از ثبوت منصب قضاوت است، اما شرط بودن عدالت در صورتی مسلم است که بین فسق و عدالت واسطه ای نباشد.

- حقیقت عدالت
- بحث از حقیقت عدالت در فقه - به تناسب اولین طرح آن - در کتاب اجتهاد و تقلید، کتاب الصلوٰۃ، کتاب القضاء، کتاب شهادات و حتی گاهی کتاب الطلاق - به دلیل شرط بودن عدالت در شاهد طلاق - مطرح شده است. ما برای پاسخ به این پرسش که آیا بین عدالت و فسق واسطه وجود دارد، باید راجع به حقیقت عدالت بحث کنیم.
- برای آشکار شدن حقیقت عدالت، بررسی چند مطلب لازم است:
- ا. آیا عدالت یک ملکه است یا خیر؟
- ب. آیا ترک گناهان صغیره در عدالت معتبر است؟
- ج. آیا ترک خلاف مروت در عدالت معتبر می باشد؟
-

و. عدالت

- ملکه ی عدالت
- به نظر مشهور عدالت صفتی ثابت (۲۶۶) است که شخصی را از ارتکاب گناهان کبیره باز می دارد. (۲۶۷) پس کسی که تازه بالغ شده یا توبه کرده و هنوز گناهی انجام نداده است، ولی فاقد این صفت و ویژگی می باشد، نه عادل است، چون صفت مزبور را ندارد و نه فاسق، زیرا بعد از بلوغ یا توبه، گناهی مرتکب نشده است.
- این تفسیر برای عدالت از این مقدمات نتیجه گرفته شده است:
- ا. اسلام در «عدالت» اصطلاح خاصی نیاورده، بلکه عدالت را در همان معنای لغوی خود به کار برده است. (۲۶۸) معنای لغوی عدالت اعتدال و استقامت در عمل است. یعنی عادل کسی است که کار نادرست انجام نمی دهد. البته معیار نادرست، چیزی است که اسلام آن را نادرست بداند که بدون شک شامل گناهان کبیره می شود. اما شمول آن نسبت به گناهان صغیره و خلافت مروت امری است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.
- ب. هنگامی شخص متصف به صفت عدالت می شود که حالت پرهیز از کار نادرست در او باشد و این حالت یک نحوه ثبوت و استمراری داشته باشد که بتوان با احراز آن در یک زمان، وجود آن را در زمان دیگر احراز کرد. نه این که عدالت صرف ترک عمل نادرست، حتی از باب نبودن امکان آن، باشد یا به کسی که در محدوده ی زمانی خاصی و در اثر عوامل ویژه ای، واجد چنین حالتی شده، بتوان گفت عادل است.
- نتیجه این است که عدالت، ملکه - یعنی صفتی ثابت - است که شخص را از انجام کارهایی که از دیدگاه شرع نادرست است بازمی دارد. (۲۶۹)

و. عدالت

- در مقابل این دیدگاه، برخی با استناد به روایاتی که در مورد شاهد آمده است، صرف عدم معصیت را عدالت شمرده اند. از جمله این روایات، صحیحہ ی عبد اللہ بن سنان است که در آن از امام صادق علیه السلام در مورد کسی که حد بر او جاری شده، سؤال می کند: اگر این شیخ توبه کند، شهادتش پذیرفته می شود؟ حضرت علیه السلام در جواب می فرمایند: اگر توبه کند - و توبه ی او آن است که از آنچه گفته، برگردد، و خود را نزد امام (رهبر) و مسلمانان تکذیب کند -، اگر چنین کرد بر امام است که شهادت او را بپذیرد. (۲۷۰)
- در این روایت حضرت علیه السلام صرف توبه را برای قبول شهادت کافی شمرده، بدون آن که حصول ملکه را لازم بدانند و در شاهد، عدالت شرط است. پس عدم معصیت در تحقق «عدالت» کافی است.
- بر این استدلال دو اشکال وارد می شود:
- ۱. سؤال کننده به این نکته نظر داشته که آیا پس از توبه، مانع پذیرفته شدن شهادت از کسی که حد بر او جاری شده و به این دلیل شهادتش پذیرفته نمی شود، بر طرف می گردد. حضرت علیه السلام در جواب فرموده اند: بلی. پس حاصل جواب این است که عدم پذیرش شهادت شخص به دلیل این که حد بر او جاری شده، با توبه مرتفع می شود. نه این که در شاهد رعایت سایر اموری که در تحقق عدالت لازم است، شرط نباشد.
- به دیگر سخن، این روایت در مقام تفسیر عدالت نیست؛ بلکه تنها راه بر طرف شدن یک مانع خاص را از عدالت بیان می کند.
- ۲. در این روایت توبه ی شخص به بازگشت او از عملش و تکذیب خودش در نزد امام و مردم تفسیر شده است و بدون شک کسی که چنین توبه ای می کند، دارای ملکه ی عدالت است. (۲۷۱)
- در برابر این دو دیدگاه، یک نظر میانی نیز مطرح شده است و آن این که عدالت نه صرف ترک معصیت است، نه لزوماً ملکه ی مانع از معصیت، بلکه اگر شخص معصیت را با انگیزه ی درونی ترک کند، عادل است.

برای داوری در باب مفهوم عدالت، باید توجه داشت که بدون شک کسی که گناه را ترک می کند، چون فرصت یا امکان گناه برای او فراهم نیست، عادل محسوب نمی شود. ولی اگر با انگیزه ای درونی گناه را ترک کند، در جاده ی اعتدال و استقامت گام نهاده و عادل است. هر چند تا وقتی این امر به صفتی ثابت و دارای استمرار در او تبدیل نشود، قابل اعتماد و ترتب آثار برای دیگران نیست. با این وصف، اگر شخص گناه را به انگیزه ی درونی، حتی ناشی از یک احساس زودگذر، ترک کند، در صورت داشتن سایر شرایط می تواند اعمالی را که مشروط به عدالت است، انجام دهد. پس اگر صحت نماز امام جمعه یا جماعت منوط به عدالت باشد، این شخص می تواند در این حال امامت جمعه یا جماعت را بر عهده گیرد. اگر جواز صدور حکم از سوی قاضی یا فتوا از سوی مفتی، مشروط به عدالت باشد، این شخص می تواند در این حال به عنوان قاضی، حکم صادر کند یا به عنوان مفتی فتوا دهد. ولی مردم وقتی می توانند به او اقتدا یا به حکم یا فتوای او مراجعه کنند که ثبات این صفت را در او احراز نمایند؛ تا معلوم گردد در حال تحقق عدالت این امور حاصل شده است.

اگر عدالت ملکه ی مانع از گناه باشد، وجود این ملکه به معنای استحاله ی صدور گناه از شخص عادل نیست. پس ملکه یعنی حالتی که شخص با آن می تواند در برابر عوامل عادی انگیزش گناه، مقاومت کند و اگر این عوامل غیر عادی باشد، چه پسا گرفتار گناه می شود. در این صورت، در حال انجام گناه فاسق محسوب می شود (۲۷۲) و چون اجتماع فسق و عدالت ممکن نیست، پس در آن حال عادل محسوب نمی شود. بعد از ارتکاب عمل اگر ملکه در او باقی باشد، توبه خواهد کرد و عدالت در او حاصل است والا اگر ملکه زایل شده باشد، به کلی عدالتش از میان رفته است. این امری است که قواعد و تفسیرهای عرفی آن را اقتضا می کند. در بحث بعدی این نکته مورد بررسی قرار خواهد گرفت که ایادله ی نقلی با این نتیجه سازگار است یا خیر؟

ارتکاب گناه صغیره

آیا انجام گناه صغیره به عدالت ضربه می زند؟ مقصود از سؤال، گناه صغیره ای است که شخص بر آن اصرار ندارد - که اصرار بر صغیره از مصادیق کبیره محسوب شده است - و از آن توبه نکرده است. از سوی دیگر، این بحث مانند مبحث قبلی، ناظر به حقیقت ثبوتی عدالت است، نه طریق اثبات آن.

برخی گفته اند: ارتکاب گناه صغیره چون استقامت و اعتدال شخص را از بین می برد، موجب زوال عدالت می شود. (۲۷۳) در مقابل این ادعا، وجوهی برای اثبات خلاف آن ذکر شده است:

۱. در برخی از آیات به این مضمون اشاره شده که اجتناب از کبایر برای نجات کافی است. مانند آیه ی شریفه ی: «إن تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم» (۲۷۴) [اگر از کبایر آنچه از آن نهی شده اید، اجتناب کنید، خطاهای شما را می پوشانیم]. مراد از سیئات به قرینه ی صدر آیه غیر از کبایر، یعنی صغایر، است.

گفته شده است: مدلول التزامی عرفی این آیه و امثال آن، عدم تأثیر ارتکاب صغیره در عدالت است.

ولی باید گفت: این آیه تنها به مسأله ی عقاب الهی نظر دارد، و این نکته که اگر شخص از گناهان بزرگ اجتناب کند، خداوند خطاهای او را می پوشاند، هیچ ارتباطی به عدالت یا فسق این شخص ندارد. و مانند این آیه، به آیه ی شریفه ی: «والذین یجتنبون کبائر الإثم و الفواحش» (۲۷۵) [و کسانی که خود را از گناهان بزرگ و زشت کاری ها به دور می دارند] نیز استدلال شده است که همین اشکال بر آن نیز وارد است.

۲. آیه ی شریفه ی: «الذین یجتنبون کبائر الإثم و الفواحش الا اللمم» (۲۷۶) [آنان که از گناهان بزرگ و زشتکاری ها - جز لغزش های کوچک - خودداری می ورزند] در مقام تفسیر آیه ی قبل آمده که می فرماید: «و یجزی الذین أحسنوا بالحسنى» (۲۷۷) [و آنان را که نیکی کرده اند به نیکی پاداش دهد]. پس «الذین أحسنوا» یعنی کسانی که نیکی کرده اند، به «الذین یجتنبون کبائر الإثم و الفواحش الا اللمم»، یعنی کسانی که از گناهان بزرگ و زشتکاری ها - جز لغزش های کوچک - اجتناب می کنند، تفسیر شده است. (۲۷۸) و «لمم»، یعنی لغزش های کوچک به سه معنا تفسیر شده است:

أ. گناهان صغیره.

ب. نزدیک شدن به گناه بدون انجام آن.

ج. ارتکاب اندک.

تفسیر دوم، هر چند در برخی منابع لغوی ذکر شده، (۲۷۹) ولی با ظاهر آیه سازگار نیست، زیرا معنای آیه در این صورت چنین خواهد بود: «کسانی که از گناهان بزرگ و زشتکاری ها خودداری می ورزند، مگر این که گاهی نزدیک آنها می شوند.» و نزدیک گناه شدن اصلاً گناه نیست، هر چند امکان وقوع در گناه را تقویت می کند. با این وصف، چنین اشخاصی هیچ گناهی مرتکب نمی شوند، پس استثناء، منقطع یعنی مستثنی خارج از مستثنی منه است و عفو آنها منتی نیست که پس از آن، خدای بزرگ می فرماید: «إن ربک واسع المغفرة» (۲۸۰) [پروردگارت فراخ آمرزش است]. از سوی دیگر، حتی بنا بر این احتمال نیز به قرینه ی «کبائر الإثم و الفواحش» معلوم می شود ملاک نیکوکاری ترک کبایر است و اجتناب از صغایر معیار نیست.

- احتمال اول به صراحت همین مطلب را بیان می کند، ولی در این صورت نیز استثنا، منقطع است، زیرا گناهان صغیره در زمره ی «کبائر الاثم و الفواحش» نیستند، پس مستثنی از مستثنی منه خارج خواهد بود.
- اگر احتمال سوم که براساس آن استثنا، متصل خواهد بود، پذیرفته شود، معلوم می گردد نه تنها گناه صغیره ضرری به عدالت وارد نمی کند، بلکه ارتکاب کبیره به صورت نادر نیز مضر به عدالت نیست. در این حال، آیه ناظر به مواردی است که گناه کبیره در اثر یک عامل غیر متعارف بروز می کند، والا اگر شخص به گونه ای باشد که در اثر عوامل عادی انگیزش گناه گرفتار کبیره شود، بدون شک ارتکاب کبیره توسط او اندک نخواهد بود. این احتمال مورد تایید روایات نیز هست. (۲۸۱)
- ۳. صحیحیه ی عبدالله بن ابی یعفر که او در آن از امام صادق علیه السلام سؤال می کند: عدالت مرد در بین مسلمانان چگونه شناخته می شود تا شهادتش به نفع آنها یا علیه آنان پذیرفته شود؟ حضرت علیه السلام در جواب فرمودند: «ان تعرفوه بالستر و العفاف و کف البطن و الفرج و الید و اللسان و یعرف باجتناوب الکبائر التي أوعده الله عليها النار من شرب الخمر، والزنا، و الربا، و عقوق الوالدین، و الفرار من الزحف، و غیر ذلك. و الدلالة علی ذلك كله، أن يكون ساترا لجميع عيوبه، حتی یحرم علی المسلمین ما وراء ذلك من عثراته و عيوبه و تفتیش ما وراء ذلك...» (۲۸۲) [عدالت (این است که او را به ستر و عفاف و نگهداری شکم و دامان و دست و زبان بشناسند. و به خودداری از کبایری که خداوند بر آنها وعید آتش داده است، مانند آشامیدن شراب، زنا، ربا، عاق والدین و فرار از جنگ و امثال آن، شناخته می شود و دلیل بر همه ی اینها، این است که تمام عیوب خویش را ببوشاند تا بر مسلمانان دیگر لغزش ها و نقایص او و جستجوی از آن، حرام باشد...].
- در فراز دوم سخن امام علیه السلام، حضرت عدالت را به «اجتناب از کبایر» تفسیر فرموده اند که معلوم می شود، ارتکاب صغیره ضرری بر عدالت وارد نمی کند. این استدلال مبتنی بر این فرض است که این فراز از سخن حضرت علیه السلام در مقام بیان حقیقت عدالت باشد، نه این که طریق احراز و اثبات آن را بیان کند. از سوی دیگر، این قسمت از عبارت در مقام تفسیر بخش اول کلام آن حضرت علیه السلام باشد که معیار عدالت را ستر و عفاف و نگهداری شکم و دامان و دست و زبان می شمارد.
- با این وصف، دو احتمال دیگر در این عبارت وجود دارد:
- ا. این که معیار مزبور اثباتی باشد و طریق احراز عدالت را بیان کند. شاهد این احتمال کلمه ی «یعرف ذلك» [این مطلب شناخته می شود]، است. اضافه بر این که سؤال راوی نیز ناظر به مقام اثبات می باشد.
- ولی ظاهراً این احتمال چندان مقبول نیست. زیرا از ظاهر حدیث برمی آید که حضرت علیه السلام در ابتدا به حقیقت عدالت نظر داشته اند و سپس با عبارت «و الدلالة علی ذلك كله...» [دلیل بر همه ی اینها] معیار اثباتی و ملاک احراز عدالت را تبیین کرده اند.
- ب. عبارت دوم حدیث نسبت به عبارت اول از باب ذکر خاص بعد از عام باشد. یعنی حضرت علیه السلام در ابتدا فرمودند: «عدالت این است که او را به ستر و عفاف و نگهداری شکم و دامان و دست و زبان بشناسند» که این شامل گناهان، چه صغیره و چه کبیره، می شود و نگاه برای تاکید، مورد خاصی از آن - یعنی گناه کبیره - را که مهمتر بوده، جداگانه مطرح کرده اند.

این احتمال نیز با ظاهر حدیث چندان سازگاری ندارد و با تعبیر «يعرف ذلك» [این دانسته می شود] هماهنگ نیست، زیرا اجتناب از کبیره چگونه می تواند نشان از ترک صغیره دهد! هر چند عکس آن آشکار است.

پس احتمال ظاهر آن است که عبارت «يعرف ذلك باجتناوب الكبائر...» در مقام توضیح حقیقت عدالت و به عنوان تفسیر فراز اول حدیث بیان شده است. در این صورت، انجام صغیره ضرری به عدالت وارد نمی کند.

یک ابهام

از آنچه بیان شد، آشکار گردید ارتکاب صغیره و ابتلای نادر به کبیره، عدالت را از بین نمی برد. حال این پرسش مطرح می شود که آیا شخص در حال انجام صغیره یا کبیره عادل است؟ بدون شک از دیدگاه عرف، شخصی که حریم شرع را می شکند و آنچه در شریعت از آن منع شده، مرتکب می شود، فاسق می باشد. پس این شخص در این حال فاسق است و فسق با عدالت جمع نمی شود. با این همه، او مشمول اطلاق این روایات است و این شمول بیانگر این نکته است که او با آن که فاسق است، به حکم عادل محسوب می شود. یعنی شرع او را در حکم ملحق به عادل دانسته، هر چند در نظر عرف، عنوان فاسق شرعی بر او صادق باشد. البته اگر شخص در اثر انجام صغیره یا کبیره، ملکه ی خویش را از دست دهد، عدالت او به کلی از میان خواهد رفت و دیگر هیچ یک از احکام عادل را نخواهد داشت.

- خلاف مروّت
- آیا انجام کاری که خلاف مروّت است، عدالت شخص را از بین می برد؟ مراد از «خلاف مروّت» عملی است که هر چند از نظر شرع حرام و معصیت محسوب نمی شود، ولی در نگاه عرف قبیح است. (۲۸۳)

- گاه این قبح از دید همه ی عقلا برای تمام افراد است، مثل قبح خلف وعده، حتی اگر خلف وعده در شریعت گناه نباشد و گاه این قبح از دید گروهی از عقلا برای بعضی از افراد است، مثل پوشیدن لباس نظامی برای شخصیت های روحانی در زمان گذشته، هر چند الآن یا در زمان جنگ واجب، چنین قبحی وجود ندارد.

- بدون شک اگر گناه صغیره یا ارتکاب نادر به گناه کبیره، عدالت را مخدوش نسازد، انجام خلاف مروت ضرری به عدالت وارد نمی کند.

- حتی اگر گناه صغیره یا ارتکاب نادر به کبیره، مضر^۱ به عدالت باشد، باز قاعده اقتضا نمی کند ارتکاب خلاف مروت^۲ ضرری به عدالت برساند.
- زیرا گناه چون از دیدگاه شارع ممنوع است، مرتکب آن از دید عقلا فاسق شرعی است، ولی خلاف مروت چون از دید شرع حرام نیست، چنین ویژگی ندارد.

- با این همه، به روایاتی برای اثبات تأثیر ارتکاب خلاف مروت در عدالت، تمسک شده است:

- ۱. صحیحہ ی عبداللہ بن اُبی یغفور کہ در آن امام صادق علیہ السلام به عنوان معیاری برای عدالت می فرمایند: «او را به ستر و عفاف و نگهداری شکم و دامان و دست و زبان بشناسند». (۲۸۴)
- ستر و عفاف و نگهداری شکم و دامان و دست و زبان مطلق است و نه تنها شامل گناهان صغیره می شود، بلکه خلاف مروت را نیز در بر می گیرد. (۲۸۵)

• «٣» ٤١ بابُ مَا يُعْتَبَرُ فِي الشَّاهِدِ مِنَ الْعَدَالَةِ

• ٣٢٠٣٤ - ١ - «٤» مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ
عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ بِمِ تَعْرِفُ
عَدَالََةَ الرَّجُلِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى تَقْبَلَ شَهَادَتَهُ لَهُمْ وَعَلَيْهِمْ
فَقَالَ أَنْ تَعْرِفُوهُ بِالْبِئْرِ وَالْعِفَافِ (وَكَفِّ الْبَطْنَ) «٥» وَالْفَرَجِ
وَالْيَدِ وَاللِّسَانِ **وَيَعْرِفُ بِاجْتِنَابِ الْكِبَائِرِ** الَّتِي أَوْعَدَ اللَّهُ
عَلَيْهَا النَّارَ مِنْ شَرِبِ الْخَمْرِ وَالزَّوْنَا وَالرِّبَا وَعَقُوقِ الْوَالِدِينَ
وَالْفِرَارِ مِنَ الزَّحْفِ وَغَيْرِ ذَلِكَ

• وَ الدَّلَالَةُ «٦» عَلَيَّ ذَلِكَ كُلَّهُ - (أَنْ يَكُونَ سَاتِرًا) «٧»
 لَجَمِيعِ عِيُوبِهِ - حَتَّى يَحْرَمَ عَلَيَّ الْمُسْلِمِينَ مَا وَرَاءَ
 ذَلِكَ - مِنْ عَثْرَاتِهِ وَ عِيُوبِهِ وَ تَفْتِيشِ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ -

• وَيَجِبُ عَلَيْهِمْ تَزْكِيَّتُهُ وَإِظْهَارُ عَدَالَتِهِ فِي النَّاسِ - وَ
يَكُونُ مِنْهُ التَّعَاهُدُ لِلصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ - إِذَا وَاطَّبَ
عَلَيْهِنَّ - وَحَفِظَ مَوَاقِيْتَهُنَّ بِحُضُورِ جَمَاعَةٍ مِنْ
الْمُسْلِمِينَ - وَأَنْ لَا يَتَخَلَّفَ عَنْ جَمَاعَتِهِمْ فِي مَصَلَّاهُمْ
إِلَّا مِنْ عِلَّةٍ -

• فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ لَازِمًا لِمُصَلَّاهُ - عِنْدَ حُضُورِ الصَّلَوَاتِ
 الْخُمْسِ - فَإِذَا سُئِلَ عَنْهُ فِي قَبِيلِهِ «٨» وَ مَحَلَّتْهُ - قَالُوا
 مَا رَأَيْنَا مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا - مُوَظِّبًا عَلَى الصَّلَوَاتِ - مُتَعَاهِدًا
 لِأَوْقَاتِهَا فِي مُصَلَّاهُ - فَإِنَّ ذَلِكَ يُجِيزُ شَهَادَتَهُ وَ عِدَالَتَهُ
 بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ - وَ ذَلِكَ أَنَّ الصَّلَاةَ سَتْرٌ وَ كَفَّارَةٌ
 لِلذُّنُوبِ - وَ لَيْسَ يُمْكِنُ الشَّهَادَةُ عَلَى الرَّجُلِ بِأَنَّهُ
 يُصَلِّي - إِذَا كَانَ لَا يَحْضُرُ مُصَلَّاهُ - وَ يَتَعَاهَدُ جَمَاعَةً
 الْمُسْلِمِينَ -

و. عدالت

- (٤) - الفقيه ٣ - ٣٨ - ٣٢٨٠.
- (٥) - فى التهذيب و الاستبصار - و الكف عن البطن (هامش المخطوط).
- (٦) - فى التهذيب - و الدال (هامش المخطوط).
- (٧) - فى التهذيب - و الساتر (هامش المخطوط).
- (٨) - فى المصدر - قبيلته.

• وَإِنَّمَا جُعِلَ الْجَمَاعَةُ وَالْاجْتِمَاعُ إِلَى الصَّلَاةِ - لَكِي
 يَعْرِفَ مَنْ صَلَّى مِمَّنْ لَا يُصَلِّي - وَ مَنْ يَحْفَظُ مَوَاقِيتَ
 الصَّلَاةِ مِمَّنْ يَضِيعُ - وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يُمْكِنَ أَحَدٌ أَنْ
 يَشْهَدَ عَلَيَّ آخِرَ بَصَلَاةٍ - لِأَنَّ مَنْ لَا يُصَلِّي لَا صَلَاحَ لَهُ
 بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ -

• فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَانَ يُحْرَقُ قَوْمًا فِي مَنَازِلِهِمْ -
 لَتَرْكُهُمُ الْحُضُورَ لَجْمَاعَةً «١» الْمُسْلِمِينَ - وَ قَدْ كَانَ فِيهِمْ
 مَنْ يَصَلِّي فِي بَيْتِهِ فَلَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ ذَلِكَ - وَ كَيْفَ يَقْبَلُ
 شَهَادَةً أَوْ عِدَالَهً بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ - مِمَّنْ جَرَى الْحُكْمُ مِنْ
 اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مِنْ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فِيهِ الْحَرْقُ فِي جُوفِ
 بَيْتِهِ بِالنَّارِ وَ قَدْ كَانَ يَقُولُ «٢» - لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَا يُصَلِّي
 فِي الْمَسْجِدِ مَعَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا مِنْ عِلَّةٍ.

- جواب آن، دو امر است:
- ا. این فراز از روایت بنا بر احتمالی که برگزیدیم، توسط فراز دوم روایت که در آن آمده «این مطلب به خودداری از کبایر دانسته می شود»، تفسیر شده است. پس مراد خصوص گناهان کبیره است.

- ب. حتی اگر فراز دوم روایت، تفسیر بخش اول آن نباشد، ارتکاز عقلایی، سخن شارع را ناظر به آن چه در شرع ارتکاب آن ممنوع است، می بیند. یعنی ستر و عفاف و نگهداری معتبر از نگاه شارع را در حوزه ی معاصی شرعی می یابد، نه فراتر از آن که شامل امور قبیح عقلایی گردد.

- ۲. در صحیحہ ی سماعہ بن مهران از امام صادق علیہ السلام، حضرت فرموده اند: هر کسی با مردم معامله کند پس به آنها ظلم نکند، و گفتگو نماید پس دروغ نگوید، و وعده کند پس خلف آن ننماید، از کسانی است که غیبتش حرام، مروّتش کامل، عدالتش ظاهر و برادریش واجب است. (۲۸۶)

• ١٠١٦٣ - ٢ - «٨» وَ عَنِ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ
 بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَثْمَانَ بْنِ عَيْسَى عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ
 مَهْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ: مَنْ عَامَلَ النَّاسَ
 فَلَمْ يَظْلِمِهِمْ وَ حَدَّثَهُمْ فَلَمْ يَكْذِبْهُمْ وَ وَعَدَهُمْ فَلَمْ يَخْلِفْهُمْ
 كَانَ مِنْ حَرَمَاتِ غَيْبَتِهِ وَ كَمَلَتْ مَرْوَعَتُهُ وَ ظَهَرَ عَدْلُهُ وَ
 وَجِبَتْ أَخُوْتُهُ.

• (٨) - الكافي ٢ - ٢٣٩ - ٢٨، و أورده في الحديث ٩ من الباب ١١
 من أبواب صلاة الجماعة، و عن الخصال و العيون في الحديث ١٥ من
 الباب ٤١ من أبواب الشهادات.

- گفته اند: در این روایت امام صادق علیه السلام **وفای** **به وعده** را از شرایط عدالت دانسته است، در حالی که این امر واجب شرعی نیست، هر چند در نظر عقلا، خلف وعده قبیح است.

- پاسخ به این استدلال چند امر است:
- ا. اگر در مقابل وفای به وعده، اعتبار یا التزام دیگری باشد، چون مصداق شرط یا عقد است، واجب خواهد بود. (۲۸۷) و اگر مصداق عهد شود، به دلیل آیه ی: «أوفوا بالعهد ان العهد كان مسئولاً» (۲۸۸) [به عهد وفا کنید، زیرا که از عهد پرسیده می شود واجب خواهد بود.

- ب. در روایات مختلف وفای به وعده واجب شمرده شده است، مانند صحیحہ ی هشام بن سالم که در آن امام صادق علیه السلام می فرماید: وعده ی مؤمن به برادرش نذری است که کفاره ندارد. پس کسی که خلف وعده کند، مخالفت با خدا را آشکار ساخته و در معرض غضب او قرار گرفته است... (۲۸۹)

• ج. حتی اگر وجوب وفای به وعده ثابت نباشد، بدون شک روایاتی دال بر آن وجود دارد. روایت سماعه بن مهران نیز می تواند در عداد همین روایات قرار گیرد. یعنی این روایت اگر دلالت دارد که خلف وعده مضر به عدالت است، دلالت بر این نیز دارد که خلف وعده حرام است. بنابراین روایت مزبور دلالت بر تأثیر خلف وعده در عدالت بدون وجوب شرعی آن ندارد.

- د. ما در بحث اصول این ادعا را که شرط دارای مفهوم کلی است، نپذیرفته ایم و اثبات کرده ایم مفهوم شرط در حد مفهوم وصف است. (۲۹۰) در این روایت استفاده‌ی تأثیر ارتکاب خلاف مروت در عدالت متوقف بر مفهوم شرط است، زیرا استدلال کننده می‌گوید: این جمله که اگر به وعده وفا کند، عادل است، مفهومش این است که اگر چنین نکند، عادل نیست.

- با این وصف دلیلی بر تأثیر انجام خلاف مروت در عدالت وجود ندارد.

- اثبات عدالت

- بدون شک عدالت مانند سایر موضوعات به یقین، اطمینان، بینہ و حتی خبر واحد - بنا براین که خبر واحد در موضوعات حجت باشد که هست - (۲۹۱) ثابت می شود. سؤال این است که آیا احراز عدالت از طرق دیگر نیز ممکن است؟

- در پاسخ به این پرسش با سه گروه از روایات مواجه می شویم:
- ا. روایاتی که **حسن ظاهر** را اماره و علامت عدالت معرفی می کند.

- ب. روایاتی که **اصالت عدالت** را اثبات می نماید. یعنی هر مسلمانی عادل است، مگر آن که خلافش ثابت شود.
- ج. روایاتی که بر خلاف دو گروه قبلی **وثوق به عدالت** را لازم می شمارد.

- ابتدا باید یک یک این روایات را به لحاظ سندی و دلالی مورد مطالعه قرار داد و سپس در صورت وجود روایات معتبری در هر یک از این سه طایفه که دلالت واضحی بر آنچه گذشت، داشته باشد، باید نحوه ی جمع یا حل تعارض بین آنها را بررسی کرد.

روایات «حسن ظاهر»

- روایات «حسن ظاهر»

- ۱. صحیحہ ی عبداللہ بن اُبی یغفور کہ در آن امام صادق علیہ السلام فرمود: «و دلیل بر تمام این امور آن است کہ تمام معایب خود را بیوشاند.» (۲۹۲)

- این تعبیر نشان می دهد کہ برای اثبات عدالت، همین مقدار کہ از شخص، امر منافی عدالت در بین مردمی کہ با او سروکار دارند، مشاهده نشود، یعنی حسن ظاهر داشته باشد، او عادل محسوب خواهد شد.

قضاوت و قاضی، هادوی تهرانی، ص ۷۴-۱۲۰

روایات «حسن ظاهر»

- ۲. صحیحہ ی سماعہ بن مهران کہ در آن امام صادق علیہ السلام فرمود: «هر کس با مردم معامله کند، پس به آنها ظلم نکند و گفتگو نماید، پس دروغ نگوید و وعده کند، پس خلف آن ننماید، از کسانی است که غیبتش حرام، مروّتش کامل، عدالتش ظاهر و برادریش واجب است.» (۲۹۳) این عبارت نشان می دهد کسی که در معاشرت با مردم عیبی و گناهی از او مشاهده نشده و دارای حسن ظاهر است، حکم به عدالتش می شود.

روایات «حسن ظاهر»

- ۳. صحیحہ ی عبداللہ بن المغیرہ کہ در آن امام رضا علیہ السلام می فرمایند: «هر کسی بر فطرت متولد شود و به صلاح در ذاتش شناخته شود، شهادتش جایز است.» (۲۹۴)

روايات «حسن ظاهر»

• ٣٤٠٣٦ - ٥ - «٥» و بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ع رَجُلٌ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَ أَشْهَدَ شَاهِدَيْنِ نَاصِبَيْنِ قَالَ كُلٌّ مِنْهُمَا وَلَدٌ عَلَيَّ الْفِطْرَةَ وَ عُرِفَ بِالصَّلَاحِ فِي نَفْسِهِ جَازَتْ شَهَادَتُهُ.

• (٥) - الفقيه ٣ - ٤٦ - ٣٢٩٨.

روايات «حسن ظاهر»

- و رواه الشيخ بإسناده عن أحمد بن محمد بن عيسى عن سلمة عن الحسن بن يوسف عن عبد الله بن المغيرة نحوه «١» و بإسناده عن محمد بن أحمد بن يحيى عن سلمة مثله «٢».
- (١) - التهذيب ٦ - ٢٨٣ - ٧٧٨.
- (٢) - الاستبصار ٣ - ١٤ - ٣٧.

روایات «حسن ظاهر»

• ۵۲۰۳۴ - ۲۱ - «۲» و بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنِ السِّيَارِيِّ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةَ قَالَ: قُلْتُ لِلرُّضَاعِ رَجُلٌ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ - وَأَشْهَدُ شَاهِدَيْنِ نَاصِبَيْنِ - قَالَ كُلُّ مَنْ وُلِدَ عَلَى الْفِطْرَةِ - وَ عُرِفَ بِصَلَاحٍ فِي نَفْسِهِ جَازَتْ شَهَادَتُهُ.

روایات «حسن ظاهر»

- وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةَ «٣» وَ رَوَاهُ الْحَمِيرِيُّ فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْبَزَنْطِيِّ عَنِ الرَّضَاعِ «٤»
- أَقُولُ: هَذَا مَحْمُولٌ عَلَيَّ أَنَّ الْمُرَادَ شَرْطُ قَبُولِ الشَّهَادَةِ مَعْرِفَةَ صِلَاحِ الشَّاهِدِ وَ النَّاصِبُ لَا صِلَاحَ لَهُ وَ يَحْتَمِلُ الْحَمْلَ عَلَيَّ التَّقِيَّةَ إِنْ كَانَ الْمُرَادُ غَيْرَ ذَلِكَ لَمَّا مَرَّ «٥» ذَكَرَهُ الشَّيْخُ «٦» وَ غَيْرَهُ «٧».

روايات «حسن ظاهر»

- (١) - التهذيب ٦ - ٢٤٢ - ٥٩٧، و الاستبصار ٣ - ١٣ - ٣٤.
- (٢) - التهذيب ٦ - ٢٨٤ - ٧٨٣.
- (٣) - الفقيه ٣ - ٤٦ - ٣٢٩٨ (٤) - قرب الاسناد - ١٦١.
- (٥) - مر في الحديث ١ من هذا الباب.
- (٦) - لم نعثر عليه في كتب الشيخ المتيسرة لدينا.
- (٧) - راجع روضة المتقين ٦ - ١٢٧.

روایات «حسن ظاهر»

- مراد از تولد بر فطرت، مسلمان بودن و مقصود از شناخته شدن به صلاح در ذاتش، اشتها به نیکی، یعنی حسن ظاهر، می باشد.

روایات «حسن ظاهر»

- ۴. صحیحہ ی محمد بن مسلم کہ در آن امام باقر علیہ السلام می فرمایند: «اگر زمام امور به دست ما بود، شهادت مرد را هنگامی که از او خیر و نیکی دانسته شود، ...اجازه می دادیم.» (۲۹۵) مردی که از او خیر و نیکی دانسته شده، کسی است که حسن ظاهر دارد.

روايات «حسن ظاهر»

• ٣٩٠٣٤ - ٨ - «٧» وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ
 مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي
 جَعْفَرٍ قَالَ: لَوْ كَانَ الْأَمْرُ إِلَيْنَا لَأَجْرْنَا شَهَادَةَ
 الرَّجُلِ - إِذَا عَلِمَ مِنْهُ خَيْرٌ - مَعَ يَمِينِ الْخَصْمِ فِي
 حَقِّ النَّاسِ الْحَدِيثِ.

• (٧) - الفقيه ٣ - ٥٤ - ٣٣١٩.

روایات «حسن ظاهر»

- ۵. روایتی که یونس بن عبد الرحمن از بعضی راویان از امام صادق علیه السلام نقل می کند و در آن این مطلب بیان شده است: «وقتی ظاهر شخص ظاهر خوبی باشد، شهادتش جایز است و از باطنش تفتیش نمی شود.» (۲۹۶) این عبارت در کفایت حسن ظاهر برای اثبات عدالت واضح است؛ ولی سند روایت به دلیل ارسال مخدوش می باشد.

روايات «حسن ظاهر»

- ٣٤٠٣٤ - ٣ - «٤» و بِإِسْنَادِهِ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْبَيِّنَةِ إِذَا أُقِيمَتْ عَلَى الْحَقِّ - أَيْحَلُ لِلْقَاضِي أَنْ يَقْضِيَ بِقَوْلِ الْبَيِّنَةِ - فَقَالَ خَمْسَةٌ أَشْيَاءُ يُجِبُ عَلَيَّ النَّاسَ الْآخِذُ فِيهَا بِظَاهِرِ الْحُكْمِ - الْوَلَايَاتُ وَالْمَنَاقِحُ وَالذَّبَائِحُ - وَالشَّهَادَاتُ وَالْأَنْسَابُ - فَإِذَا كَانَ ظَاهِرُ الرَّجُلِ ظَاهِرًا مَأْمُونًا - جَازَتْ شَهَادَتُهُ وَلَا يَسْأَلُ عَنْ بَاطِنِهِ.
- (٤) - الفقيه ٣ - ١٦ - ٣٢٤٤.

روايات «حسن ظاهر»

- ٣٥٠٣٤ - ٤ - «١» و رواه الشيخ بإسناده عن أحمد بن محمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن عيسى عن يونس إلا أنه قال: يقضى بقول البيهقي من غير مسأله إذا لم يعرفهم - و ترك الأنساب و ذكر بدلها المواريث.
- و رواه أيضا بإسناده عن علي بن إبراهيم عن محمد بن عيسى عن يونس «٢» و رواه الكليني عن علي بن إبراهيم «٣»

روایات «حسن ظاهر»

- أقول: قد عمل الشيخ وجماعة «٤» بظاهره وظاهر أمثاله و حكموا بعدم وجوب التفتيش و حملوا ما عارضه ظاهراً على أن من تكلف التفتيش عن حال الشاهد يحتاج أن يعرف وجود الصفات المعتبرة هناك و علي أنه إذا ظهر شيء من الأمور المذكورة مما ينافي العدالة لم تقبل الشهادة و إن كان لا يجب الفحص و الذي يفهم من الأحاديث الكثيرة عدم وجوب التفحص و أن الأصل العدالة لكن بعد ظهور المواظبة على الصلوات و عدم ظهور الفسق.

روایات «حسن ظاهر»

- (۱) - التهذيب ۶ - ۲۸۳ - ۷۸۱.
- (۲) - التهذيب ۶ - ۲۸۸ - ۷۹۸، و الاستبصار ۳ - ۱۳ - ۳۵.
- (۳) - الكافي ۷ - ۴۳۱ - ۱۵.

روایات «حسن ظاهر»

- ۶. در روایت ابراهیم بن زیاد الکرخی از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «کسی که پنج نماز را در روز و شب به جماعت بخواند، حسن ظن به او داشته باشید و شهادتش را اجازه دهید.» (۲۹۷) چنین شخصی حسن ظاهر دارد.

روایات «حسن ظاهر»

- ۴۳۰۳۴ - ۱۲ - «۵» وَ فِي الْأَمَالِي عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادِ الْأَزْدِيِّ يَعْنِي ابْنَ أَبِي عَمِيرٍ عَنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ زِيَادِ الْكَرْخِيِّ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: مَنْ صَلَّى خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ فِي جَمَاعَةٍ - فَظَنُّوا بِهِ خَيْرًا وَأُجِزُوا شَهَادَتَهُ.
- (۵) - أمالي الصدوق - ۲۷۸ - ۲۳.

روایات «حسن ظاهر»

• و همین امر، یعنی حضور در نماز جماعت، به عنوان نشانه‌ی عدالت در ذیل صحیحہ‌ی عبداللہ بن ابی یعفر نیز مورد تأکید قرار گرفته است. حضرت علیہ السلام در آنجا می‌فرماید: «یکی از این امور - یعنی اموری که نشانه‌ی حسن ظاهر است - تعهد نسبت به نمازهای پنجگانه است، زمانی که بر آنها مراقبت نماید و وقت آنها را با حضور در جماعتی از مسلمانان حفظ کند.» (۲۹۸)

روایات «حسن ظاهر»

- در سند روایت کرخی، جعفر بن محمد بن مسرور قرار دارد که از اساتید صدوق می باشد و در موارد مختلف صدوق از او با دعای خیر یاد کرده (۲۹۹) و قبلاً گفتیم که چنین تعبیرهایی از امثال صدوق و آن هم به صورت مکرر کاشف از وثاقت شخص است. (۳۰۰) خود ابراهیم بن زیاد که ظاهراً نام صحیح او ابراهیم بن ابی زیاد الکرخی باشد، (۳۰۱) به دلیل نقل ابن ابی عمیر (۳۰۲) از او در اینجا و در موارد دیگر، از جمله در سند صدوق به همین شخص، وثاقتش ثابت است.

روایات «حسن ظاهر»

- ۷. روایت عبدالکریم بن ابی یعفر از امام باقر علیه السلام که حضرت در آن می فرماید: «شهادت زنان اگر... معروف به ستر و عفاف ... باشند پذیرفته می شود.» (۳۰۳) این روایت نیز حسن ظاهر را معیار عدالت معرفی می کند، ولی سند آن به دلیل مجهول بودن عبدالکریم بن ابی یعفر مخدوش است. او برادر عبدالله بن ابی یعفر می باشد و در تمام کتب حدیث تنها همین یک روایت از او نقل شده است. (۳۰۴)

روایات «حسن ظاهر»

- ۸. روایت جابر از امام باقر علیه السلام: «شهادت زن قابله بر این که بچه زنده به دنیا آمد یا مرده، جایز است، اگر وقتی در مورد او سؤال شود، او را به عدالت معرفی کند» (۳۰۵) زنی که در محیط خود به عدالت شناخته شده، یعنی دارای حسن ظاهر است. سند این روایت به دلیل وجود «عمرو بن شمر» (۳۰۶) مورد مناقشه است.

روایات «حسن ظاهر»

- چنان که ملاحظه شد، چندین روایت با سند معتبر که کاشفیت «حسن ظاهر» از عدالت را بیان می کنند، وجود دارد. در ادامه به این فهرست افزوده خواهد شد.
-

روایات «اصل عدالت»

- روایات «اصل عدالت»
- ۱. روایت علقمه که از امام صادق علیه السلام در مورد کسی که شهادتش مقبول است، سؤال می کند و حضرت علیه السلام در جواب می فرماید: «یا علقمه، کل من کان علی فطرۃ الاسلام جازت شهادته» (۳۰۷) [هر کس بر فطرت اسلام باشد، شهادتش جایز است].

روایات «اصل عدالت»

- این عبارت به وضوح کفایت اسلام را برای قبول شهادت نشان می دهد و با توجه به ادله ای که عدالت را در شاهد شرط می شمارد، معلوم می شود هر مسلمانی محکوم به عدالت است. از این رو، راوی با تعجب می پرسد: «شهادت گناهکاران نیز قبول است؟» و حضرت علیه السلام در جواب می فرمایند: «اگر شهادت گناهکاران مقبول نباشد، جز شهادت انبیا و اوصیا مورد قبول نخواهد بود، زیرا فقط آنها معصوم هستند، نه سایر مردم.»

روایات «اصل عدالت»

- البته این روایت از نظر سند مخدوش است، زیرا علقمة بن محمد الحضرمی که برادر ابوبکر الحضرمی است، توثیقی ندارد (۳۰۸) و عبارت شیخ طوسی در مورد او که «اسند عنه» چنانچه در جای خود بیان شده، دلالتی بر وثاقت ندارد. (۳۰۹) صالح بن عقبه الخياط یا القمات که از علقمه روایت را نقل می کند، مورد تضعیف ابن الغضائری است (۳۱۰) و وجودش در تفسیر قمی یا کامل الزیارات دلالتی بر وثاقت ندارد. (۳۱۱) پس لااقل توثیقش محرز نیست، اگر چه تضعیف ابن الغضائری مقبول نباشد که ما خلاف آن را، در صورت صحت سند به او، اثبات کرده ایم. (۳۱۲) نوح بن شعیب که در سند این روایت قرار دارد، فردی مجهول است. هر چند شاید او نوح بن صالح باشد که از کلام فضل بن شاذان در موردش توثیق استفاده می شود. (۳۱۳)